

اوج کیست؟

دکتر سید کاظم علوی پناه

www.ketab.ir

سرشناسه: علوی پناه، سید کاظم، ۱۳۳۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: اوکیست؟ / نویسنده سید کاظم علوی پناه
 مشخصات نشر: تهران: ترفند، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۲۴۱ ص.
 شابک: ۸۵۰۰۰-۲۶-۵: ۷۴۰۴-۶۲۲-۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 موضوع: نثر فارسی -- قرن ۱۴ Persian prose literature -- 20th century
 رده‌بندی دیویی: ۸۶۲/۸۶۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۵۸۳۴۱



ترفند

تهران، خیابان انقلاب، میان خیابان فجر رازی و خیابان
 دانشگاه، ساختمان پارسا، واحد ۲۰۲
 تلفن: ۶۶۹۷۲۳۷۷ و ۳۸۰۸۶۸-۱۱۲۰۳۸

اوکیست؟

دکتر سید کاظم علوی پناه

ویراستار: ناهید سلمانی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

قیمت: ۸۵۰۰۰ تومان

شابک: ۸۵۰۰۰-۲۶-۵: ۷۴۰۴-۶۲۲-۹۷۸

© حق چاپ: ۱۴۰۰، نشر ترفند

فهرست

۷	سرسخن
۱۵	بخش نخست: ماه زمینی من
۲۵	بخش دوم: ویژگی‌های ماه‌نشان
۵۳	بخش سوم: ناخوانده
۷۵	بخش چهارم: ماه زمینی یا ماه آسمانی؟
۱۰۷	بخش پنجم: از عشق گفتن؛ از عشق نگفتن
۲۴۱	آبشخورها

سرسخن

از میان نوشته‌ها و کتاب‌هایی که تاکنون خوانده‌ام برخی سخن نو داشته و جان‌فزا بوده‌اند و روح و جان را به وجد می‌آوردند و برخی آن‌چنان کم‌محتوا که تکرار مکررات بوده و خواندن‌شان جز ملال، حاصلی نداشته است؛ نوشته‌هایی که بوی نا و ماندگی می‌دهند و شأن سخن با آن‌ها تنزل یافته و غبار کهنگی آن‌چنان بر رخ آن‌ها نشسته که گویی منزلت اندیشه نیز به جا آورده نشده است. آثار منفی این گونه نوشته‌ها که با توصیه‌ها و اندرزهای اخلاقی نیز همراه است، بیش از جنبه‌های مثبت آن است چنان‌چه بهره‌خواننده، دلمردگی و رخوت است. می‌توان بسیاری از سخنان پیشینیان، اندرزها و توصیه‌های آنان را برای نو کردن کهنه‌های ملالت آور نو کرد. گرچه در حرف نو هم اگر سخنی تازه نباشد، تکرار مکررات است و جز دلزدگی حاصلی به بار نخواهد آورد. آن هنگام که نو شدن، رختی است که سخنان کهنه برای جلوه‌گری بر تن می‌کشند، کهنه‌ها نیز مبلغ فروشندگانی می‌شوند که هیچ رخت تازه‌ای برای قواره آدمیت ندارند. اینان از علم، فن، هنر و ادب که واگرایانه راه خود را می‌روند، بهره‌ای به قدر کفایت برای آدمیان ندارند و علم را آن اندازه پیچیده می‌کنند که فهم آن فراتر از درک مردم عادی می‌شود و هر اسم تجلیل و ترحیم‌ها، یادبود و بزرگداشت و سخنانی که در آن‌ها بر زبان رانده می‌شود نیز تکراری شده‌اند. این سخنان کهنه که هیچ رنگی از تازگی ندارند، تداعی

طنینی از نواری پر خط و خش از ضبط صوتی غبار گرفته است که حرف‌ها را تکرار می‌کند و شنیدن آن بر بار ملال و دل‌مردگی می‌افزاید. از به یادآوری این موارد، با خود آلودیشیدم تا کی باید در بند این کلیشه‌ها و چارچوب‌ها بمانیم؟ تا کی یکی را به عرش و دیگری را به فرش کشیم؟

از این رو در صدد برآمدن طرحی نو در اندازم و کاری دگر کنم. با خود گفتم چه خوب است هر آن‌چه هر روز صبح تا شام به عرش می‌بریم، با میل خود بر زمین گذاریم و انسان‌های بالا مقامی را که سال‌هاست در پشت پرده و حریم پنهان کرده‌ایم، نمایان کرده و آن‌ها را به اوج آسمان‌ها ببریم! سنت‌ها به ما آموخته است برای تغییر درنگ نکنیم من نیز نوشتم تا درنگ نکنم و امید داشته باشم تغییر در راه است. این کتاب را نوشتم تا هر کسی از ظن خود آن را درک کند نه آنکه تنها از ظن خود یار من شود! و امیدوارم هر کس که بخواند جایگاه خود را در آن بیابد. آنکه در این کتاب مدنظر من است فرد یا افرادی هستند که شایسته بهترین‌ها نیستند. آن کسی که تلاش کرده‌ام از «او» بگویم و او را مانند نمادی از اوهای بی‌شمار در سرزمینم قرار دهم.

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود

و ا رهد از حد جهان بی‌حد و اندازه شود

خف سیه بر سر او کز دم تو تازه نشد

یا همگی رنگ شود یا همه آوازه شود

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۴۶)

این بار آن چنان نوشته‌ام که می‌رس!

تاکنون در پیش سخن تمام کتاب‌هایم، از خوانندگان تمنای پرسشگری داشتم، اما در این کتاب از آنان می‌خواهم از من چیزی نپرسند! گرچه در کتاب «رمزگشایی آتش» از رمز و رموز آتش و از شمع افروخته گفته‌ام، اما

این بار از شما می‌خواهم از سرّ نِهان و آتش درون من هیچ مپرسید!
در کتاب «اصول سنجش از دور نوین» خواست من این بود که «بگذار
بگویم» اما در این کتاب گفته‌ام «نگذار تا بگویم!» سبب را از من مپرسید!
در کتاب «سنجش از دور خاک» از تشخیص و شناسایی خاک از راه
دور گفته‌ام، اما در این دِلنوشته از خاک کوی ماه‌نشان سخن به میان
آورده‌ام، سبب را از من مپرسید!

در کتاب «روش تحقیق در سنجش دور» از نحوهٔ پژوهش از راه دور گفته‌ام،
اما در این جا از حس دیدن ماه‌نشان از نزدیک گفته‌ام، اما بیشتر از این هیچ مپرسید!
ای خوانندهٔ محترم! تاکنون پرسش‌های بسیاری دربارهٔ دورسنجی از من
پرسیده‌ای، اما دیگر بس است! نزدیک بیا و این بار ماجرای غم از راه دور را
پرس! هرچه می‌خواهی پرس، ولی اینکه «او کیست؟» را از من مپرس!

در کتاب «حرارت بشران جهان هستی» از حرارت به عنوان شاخصی از
هوشمندی جهان نام برده‌ام، بنابراین هرچه دلیل دربارهٔ هوشمندی جهان
می‌خواهی از من پرس، اما در این جا از بی‌هرشی و مدهوشی اصلاً مپرس!
در کتاب «پیشرفت‌های سنجش از دور» از پیشرفت‌های این علم و فناوری نقل
قول‌ها کرده‌ام، بنابراین هرچه دوست داری از پیشرفت این رشته پرس، ولی در
منشور پیش روی خود از پرسرفت‌های این جهان و بازگشت به گذشته از من مپرس!
در کتاب «سنجش از دور شوری خاک» از شوری خاک و آلودگی خاک‌های
جهان نالیده‌ام، ولی در این دِلنوشته دربارهٔ آلودگی جهان از من مپرسید!

در مقاله‌ام دربارهٔ «خاک در اندیشهٔ مولانا» دربارهٔ خاک از دیدگاه
عارفان نوشته‌ام، اما در این طومار از من خاک‌شناس دربارهٔ نظر کج‌فهم و
کج‌اندیش نسبت به ماه‌نشان، چیزی مپرسید!

در این نوشته، پیوسته از شما خوانندهٔ محترم می‌پرسم که او کیست؟ اما
شما از اینکه او چه شگفتی و عجایبی است از من مپرسید!

در مقاله‌ای تحت عنوان «دیوان شرقی از مؤلفی غربی» که حاصل ذوق و

همگرایی ادب، عرفان، علم و هنر است چند قلمرو و تخصص را به هم گره زده‌ام و نشان داده‌ام انسان‌های بزرگ با وجود زمینه‌های مختلف فرهنگی، دینی، جغرافیایی، زمانی و مکانی، سرانجام، به یک قله می‌رسند. برای نمونه نشان دادم چگونه «گوته» آرزوی مریدی حافظ را می‌نماید و در فرجام هر دو از دو مسیر مختلف به قله رفیع انسانی می‌رسند. در این نوشتار مدعی هستم اگر به بالاترین قله یعنی به دین و دینداری، فرهنگ و فرهنگ‌سازی، دنیا و آخرت طلبی نگاه کنیم، همه را یکی می‌بینیم و باقی همه افسون است و فسانه...

چنان بی‌خود شدند از خود که اندر وادی وحدت

یکی مست انالحق گشت و دیگر غرق سبحانی

اگر خواهی که تو بی‌خود همه چیزی یکی بینی

تویی آن پرده اندر ره مگر کین پرده بدرانی

اگر در بند این رازی به کلی پی ببر از خود

که نتوانی سوی این راز پی بردن به آسانی

(عطار، دیوان، قصیده ۲۹)

گرچه اظهار فضل نزد شما خواننده عزیز نشان بی‌درایتی است، اما

راجع به زبان خاموش و دهان بسته مردم در این کتاب از من می‌رس!

همزار راه عقلانی و علمی در کتاب‌های پیشینم، به شما معرفی کرده‌ام،

اما چرا در این کتاب، این اندازه از علم فاصله گرفته و تنها به ماه‌نشان

پرداختم؟ باز هیچ از من می‌رسید!

در این دل‌نوشته که نگاشتم، از علت و معلول هیچ می‌رس، بلکه این سبب

را از لسان‌الغیب می‌رس:

سبب می‌رس که چرخ از چه سقله‌پرور شد

که کام‌بخشی او را بهانه بی‌سببست

(دیوان حافظ، غزل ۶۴)